گفت‌وگوی احمد غلامی با فرخ نگهدار درباره انشعاب گروه‌های سیاسی و ضرورت‌های آن

انشعاب سیاسی، آری یا نه؟

فرخ نگهدار به‌دلیل موضع‌گیری‌های متفاوت خود درباره سیاست داخلی ایران خاصه انتخابات ۱۴۰۰، به‌عنوان یکی از چهره‌های مناقشه‌برانگیز در میان هم‌فکران و هم‌نسلان خود مطرح شده است. فارغ از همدلی یا مخالفت با موضع‌گیری‌های فرخ نگهدار، باید گفت او تجربه تاریخی ارزشمندی در مسائل سیاسی دارد. نگهدار قبل از انقلاب درحال مبارزه مدام با رژیم شاهنشاهی بوده است و بعد از پیروزی انقلاب و درست در بحبوحه جریانات سیاسی و اتفاقاتی که محصول اجتناب‌ناپذیر هر انقلابی است، حضوری پررنگ داشته و شاید از همین‌روست که فرخ نگهدار دیگر مسائل را با شور و حرارت یک چریک دنبال نمی‌کند و بیش از آنکه موضع‌گیری‌هایش برخاسته از روحیه‌ای چریکی باشد، نشئت‌گرفته از تجربه‌های موفق و ناموفقش در عرصه‌های سیاسی است. با وجود این، او همچون یک انقلابیِ سیاسی، پایبند و وفادار به اصول خودش است. با فرخ نگهدار درباره تجربیات سیاسی و حزبی او، مسئله انشعاب و افکارش درباره وضعیت گروه‌های سیاسی موجود امروز به گفت‌وگو نشسته‌ایم که می‌خوانید.

احمد غلامی: آقای نگهدار تصوری درباره انشعاب در گروه‌ها و احزاب سیاسی وجود دارد که انشعاب را مذموم و نوعی شکست برای جریان‌های سیاسی قلمداد می‌کنند. دیدگاه شما درباره انشعاب‌های سیاسی چیست؟

فرخ نگهدار: اگر سؤال در سطح کلان و ملی مطرح شود به نظر من تلاش برای گسترش طیف نیروهای مشارکت‌کننده در انتخابات حیاتی‌ترین مسئله کشور است. در جهان امروز هرچه طیف تحریم‌کننده انتخابات گسترده‌تر شود به همان اندازه امنیت ملی و آسیب‌پذیری کشور در برابر فشارهای خارجی شدت خواهد یافت. به نظرم نظارت استصوابی مهم‌ترین مسئله کاهش‌دهنده سطح مشارکت است. نتیجه می‌گیرم گروه‌های سیاسی که نظریات و برنامه‌های مختلف دارند و هر یک از آنها در مرحله‌ای از تاریخ پس از انقلاب از حق مشارکت محدود و منشعب شده‌اند، باید با یکدیگر وارد گفت‌وگو شوند. راه غلبه بر انشعابات متعدد، پیدا کردن آن نخ تسبیحی است که می‌تواند این دانه‌ها را در کنار هم قرار دهد. این به نظر من نوع سازمان‌گری اقتصاد با شیوه تعامل با جهان یا حدود محدودیت‌ها و تبعیض‌های هویتی نیست. این نخ تسبیح «قانون انتخابات» است. قانونی که حکمرانی و مشارکت را در اختیار حاملان نظریه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و زیست‌محیطی قرار می‌دهد.

غلامی: قبل از اینکه بخواهم به بحث شما بپردازم، مایلم از تجربه تاریخی‌تان بپرسم. تجربه تاریخی انشعاب در میان اعضای حزب توده و چریک‌های فدایی خلق. این انشعاب‌ها چه ثمرات و چه مضراتی داشت و چه ضرورت‌هایی این انشعاب‌ها را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد؟ اگر هدفم را از این پرسش بگویم، شاید کمک کند که شما بتوانید به شیوه‌ای مصداقی بحث را پیش ببرید تا در کلیات نمانیم. بحث من این است که آیا اینک انشعاب در میان جناح‌های سیاسی مثل اصلاح‌طلبان و حتی اصولگرایان، اجتناب‌ناپذیر نشده است.

نگهدار: در پاسخ به سؤال شما، من دو تجربه شخصی در زمینه انشعاب را پیش خواهم کشید، سپس جمع‌بندی خودم را از اینکه آیا به‌هنگام اختلاف در یک حزب سیاسی، انشعابْ اجتناب‌ناپذیر است یا اجتناب‌پذیر مطرح خواهم کرد. در اوایل سال ۱۳۵۴ ما در زندان اوین بودیم که پس از قتل فجیع یاران بزرگ‌مان، بیژن جزنی، حسن ضیاظریفی و پنج نفر دیگر از اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق و دو مجاهد، مصطفی جوان خوشدل و کاظم ذوالانواری، خبر آمد که بیانیه تغییر مواضع مجاهدین خلق و مارکسیست شدنِ آنها انتشار یافته و بازجویی به نام رسولی این جزوه را در دست با خوشحالی به زندانیان نشان داد. پس از آن بحث در گرفت که آیا اعلام سازمان مجاهدین خلق ایران به‌عنوانِ یک سازمان مارکسیست-لنینیست تصمیم درستی است، یا باید نفی شود و مورد انتقاد قرار بگیرد. طولی نگذشت که خبر آمد قتل‌هایی هم در این سازمان بین مذهبی‌ها و غیرمذهبی‌ها سازمان داده شده و اتفاق افتاده است. ما در زندان این موضوع را با حساسیت و دقت مورد بررسی قرار دادیم و هم با مسعود رجوی مفصل در این رابطه روزانه بحث کردیم و هم از آن مفصل‌تر و عمیق‌تر با بهزاد نبوی که آن زمان هم‌بند ما بود. حاصل بحث‌های من با مسعود رجوی و بهزاد نبوی این شد که این انشعاب گریزناپذیر بوده و اعضای تغییر ایدئولوژی‌داده سازمان مجاهدین می‌بایست انشعاب می‌کردند و سازمان خودشان را تشکیل می‌دادند و علت این نظر و جمع‌بندی این بود که ما معتقد بودیم سازمان مجاهدین خلق در رابطه با نیروهای اقشار مذهبی جامعه ما قرار داشتند و نقطه امید آنها بودند و اگر افرادی در این سازمان حتی اکثریت اعضای سازمان یا دستگاه رهبری هم تغییر ایدئولوژی بدهند، نباید خود را به پایه اجتماعی که متعلق به آنها نیست تحمیل کنند. این‌ها اول آیه «فضل‌الله مجاهدین علی القاعدین» را برداشتند، بعد هم اسم‌شان را عوض کردند و تا مدت‌ها تشکیلات سازمان را مالِ خود می‌دانستند و حفظ کردند و دیگر اعضای سازمان را به پیروی از خودشان ملزم می‌کردند. ما این روش را ضد دموکراتیک و غیرصادقانه تلقی می‌کردیم و می‌گفتیم که آنها باید بروند سازمان خودشان را بسازند. در خارج از زندان در درون سازمان هم همان‌طور که می‌دانید، بحث‌های گسترده‌ای میان افراد مارکسیست‌شده سازمان مجاهدین و سازمان چریک‌های فدایی خلق در گرفت، ازجمله گفت‌وگوهای مفصلی بین رفیقِ جان‌باخته ما، حمید اشرف و تقی شهرام صورت گرفت که الان به‌عنوان سند تاریخی در دست ما است. مطالعه این گفت‌وگوی تاریخی و بسیار بسیار سرنوشت‌ساز به‌عنوان یک سند برای نسل‌های آینده بسیار درس‌آموز است.

حمید اشرف در این گفت‌وگوها برای تقی شهرام استدلال می‌کند که شما تصور می‌کنید که چون شما تغییر ایدئولوژی دادید و باورهایتان را عوض کردید به این معناست که پایه اجتماعی شما؛ خرده‌بورژوازی (آن‌موقع ما از لفظ خرده‌بورژوازی استفاده می‌کردیم) هم خود را تغییر داده و به طبقه کارگر تبدیل شده، و ایدئولوژیِ طبقه کارگر یعنی مارکسیسم را پذیرفته، خواب و خیال و توهم است. شما تغییر کردید نه جامعه. این درس بسیار بزرگی است و یک دوراندیشی و تدبیر بسیار آموزنده از زبانِ جوانی که هنوز به سن ۳۰ سال هم نرسیده بود و سال بعد بر سر میثاقی که با خلق خودش بسته بود جان باخت. تمام حرفِ حمید اشرف این بود که جامعه را بفهمید، مردم را بفهمید، آنها به شما اعتماد کردند و شما موظفید که این اعتماد را حفظ کنید و اگر شما تغییر کردید، شما باید بیرون بیایید و بروید سازمان خود را درست کنید و هواداران خود را پیدا کنید. این‌ها مباحثی بود که من و بهزاد نبوی هم در زندان با همین جمع‌بندی بدون اطلاع از بحثی که بین حمید اشرف و تقی شهرام جریان داشته، به آن رسیده بودیم. پس می‌خواهم نتیجه بگیرم که اگر سیر تحول فکری و بنیان‌های نظری در سازمانی به انشقاق انجامید، آن سازمان نمی‌تواند آن نیروهایی را که تا آن موقع بسیج کرده بوده، حفظ کند و این جدایی، گریزناپذیر و الزامی است.

در تجربه دوم، پس از انقلاب در شش‌ماهه اول سال ۱۳۵۸، بحث‌هایی در میان چریک‌های فدایی خلق در گرفت که آیا مبارزه مسلحانه، اِعمال قهر انقلابی، آن‌گونه که در سال‌های قبل از انقلاب هویت‌بخشِ سازمان چریک‌های فدایی خلق بود، باید حفظ شود و همچنان باید به مبارزه مسلحانه و نقش محوریِ سلاح در انقلاب یا تکیه‌بر قهر به‌مثابه «مامای تاریخ» (اصطلاحاتی که نیروی چپ تا آن زمان به آنها باور داشت)، اتکا کرد یا نه؟ از دو منظر به این مسئله نگریسته می‌شد: یکی از منظر نظری، اینکه آیا اگر انقلاب سوسیالیستی بخواهد در جامعه رخ بدهد -که ما همه رکاب‌زنانِ آن بودیم- می‌تواند به مسالمت تحقق یابد یا نه؟ در آن زمان در سطح جنبشِ جهانی کمونیستی این بحث‌ها پیش رفته بود و خروشچف نظریاتی داشت دال بر اینکه راه گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، هم می‌تواند مسالمت‌آمیز باشد هم قهرآمیز. احزاب کمونیستی اروپایی عموما به این نتیجه رسیده بودند که راه گذار به سوسیالیسم، راه مسالمت‌آمیز است و از طریق روندهای مسالمت‌آمیز ازجمله انتخابات باید حاکمیت در دست گرفته شود و با حفظ دموکراسی و مشارکت در انتخابات، برنامه‌های سوسیالیستی به اجرا دربیاید. در بین چپ‌های ایران هم این پرسش مطرح بود که راه انقلاب ایران، راه چین یا راه کوباست، یا راه‌های گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم ممکن است هم جواب بدهد و به نتیجه برسد.

ما در میان فداییان خلق از این منظر کمتر به موضوع پرداختیم و اکثریت رفقای ما در نهایت تنها کلیات امر را که راه گذار به سوسیالیسم در عرصه بین‌المللی لزوما قهرآمیز نیست و می‌تواند مسالمت‌آمیز باشد پذیرفتند. در مورد ایران که اگر بخواهد انقلاب سوسیالیستی صورت بگیرد، مسالمت‌آمیز خواهد بود یا قهرآمیز، به این پاسخ بسنده کردیم که در مرحله فعلی، انقلاب ایران انقلابی دموکراتیک است و انقلاب سوسیالیستی در دستور روز قرار ندارد. تأکید می‌کنم که اکثریت بزرگ فعالان فدایی در آن مقطع چنین جمع‌بندی را داشتند که انقلاب ماهیتا سوسیالیستی نیست. اما از منظر عملی، سازمان دچار دوگانگی فکری شد که آیا مبارزه مسلحانه در مقاطعی که پیش‌رو داریم، ضروری است یا نه؟ و نیز این پرسش که آن راه طی‌شده که ما تا انقلاب آمدیم و مبارزه چریکی کرده‌ایم و حول مبارزه مسلحانه متحد شدیم، در ادامه جواب می‌دهد، یا درست بوده یا نه؟ اکثریتِ بزرگ چریک‌های فدایی خلق در آن زمان یک پلنوم بسته‌ای تشکیل دادند که به پلنومِ مهرماه ۱۳۵۸ معروف شد. گروهی از رفقای ما که حدود ۱۰ درصد از کادرهای سازمان را تشکیل می‌دادند اما در پایه اجتماعی کمی بیشتر از این ۱۰ درصد هوادار داشتند، بر این عقیده بودند که مبارزه مسلحانه‌ای که قبل از انقلاب صورت گرفت، درست بوده و خود سازمان فداییان خلق با هواداران میلیونی در آستانه انقلاب، محصول همان مبارزه است. بنابراین ما نمی‌توانیم آن کار را نفی کنیم. اما بخش بزرگی که بعدها به جناح اکثریت معروف شد، معتقد بود که آن مبارزه می‌باید از طریق کار میان مردم و به‌صورت مسالمت‌آمیز صورت می‌گرفت و حداقل نمی‌باید مبارزه مسلحانه محور تشکل ما باشد. اما مهم‌تر از این جمع‌بندی این بود که ما در روندهای آتی باید از یک سازمان نظامی-سیاسی باید به یک سازمان سیاسی گذر کنیم و در روندهای پیش رو توسلِ به قهر برای جامعه ایرانی و نیروهای سیاسی زهر است.

یادآور شوم که در آستانه پلنوم وسیع مهرماه ۱۳۵۸ رفقای اقلیت اصرار داشتند که موضوع مرکزی که باید فداییان خلق به آن بپردازند شکل مبارزه نیست، بلکه تحلیل ماهیت حاکمیت پس از انقلاب است. ما بر سر نوع برخورد با ماهیت حاکمیت بعد از انقلاب با هم اختلاف بنیادین داریم و باید بحث کنیم که اعضای سازمان انتخاب کنند که کدام خط‌مشی درست‌تر است. اختلاف حیاتی ماهیت دولت است نه شکل مبارزه مسلحانه یا قهرآمیز. ما در آن زمان به دلیل عدم آمادگی برای تدوین یک خط‌مشی منسجم در برابر داعیه اقلیت که باور داشت دولت ارگان سازش بین بورژوازی و خرده‌بورژوازی است و روند جاری تشابهات فراوان با انقلاب فوریه و انقلاب اکتبر در روسیه دارد و ما باید بکوشیم در انقلاب هژمونی طبقه کارگر غلبه کند. زیرا انقلاب‌های دموکراتیک در عصر ما بدون رهبری طبقه کارگر شکست می‌خورند. به هر روی، در پایانِ پلنوم، ما به این نتیجه رسیدیم که در نظر گرفتن نقش محوری برای مبارزه مسلحانه در روندهای قبل و بعد از انقلاب اشتباه بود. در شرایط پس از انقلاب جنبش فداییان خلق باید به مشی مسالمت‌آمیز روی بیاورد و ما به‌هیچ‌وجه نباید مروج قهر در جامعه پس از انقلاب باشیم.

جناح اقلیت معتقد به سازش میان بورژوازی و خرده‌بورژوازی بود و اینکه توده‌ها درحال جدایی از حکومت هستند و ما باید در رأس جنبش اعتراضی قرار بگیریم و مبارزه مسلحانه قبل از انقلاب هم درست بوده و می‌باید بر صحتِ آن شکل از مبارزه تأکید کرد. با این جمع‌بندی پلنوم وسیع به کار خود پایان داد. هنوز انشعاب صورت نگرفته بود و ما دو جناح در درون سازمان باهم بحث می‌کردیم که یکی دو ماه بعد مسئله تسخیر سفارت پیش آمد و آنجا جناح اکثریت به یک جمع‌بندی تاریخی رسید که این جناح به رهبری آیت‌الله خمینی دارای تمایلات ضدامپریالیستی است و با سرمایه‌داری جهانی درگیر است و تسخیر سفارت را نشانه‌ای از وفاداری رهبری انقلاب به مبارزه ضدامپریالیستی شناختیم و اساسا به زیان‌مندی یا سودمندی این حرکت برای منافع ملی و تحققِ رؤیاهایی که ما برای ملت در ذهن داشتیم؛ مانند مشارکت همگانی و تلاش برای ساختن کشور؛ یا به اینکه چه امکان‌ها و افق‌هایی را تسخیر سفارت به روی کشور ما می‌بندد یا باز می‌کند، توجه نکردیم. اگر توجه می‌کردیم به این مسئله می‌اندیشیدیم که سال بعد به این موضوع پرداختیم که در جهان قطب دیگری به نام سوسیالیسم وجود دارد که گسیختگی از امپریالیسم می‌تواند ایران را درهم‌پیوندی با سوسیالیسم قرار بدهد و رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی را برای ایران رقم بزند. این جمع‌بندی بود که ما در سال بعد به آن رسیدیم. تا تیرماه سال ۱۳۵۹ که بحث‌های ما حول محور حاکمیت مطرح شد که آیا چپ ایران باید سیاست اتحاد و انتقاد داشته باشد یا مقابله فراگیر که همین مسئله، ما را دچار دودستگی گسترده کرد و در تیرماه سال ۱۳۵۹، جناح اقلیت از سازمان فداییان خلق انشعاب کرد و دو مسیر جداگانه پیش‌روی فداییان قرار گرفت، آن‌هایی که فکر کردند پس از رویدادهای ۳۰ خرداد ۶۰ باید به مبارزه مسلحانه برگردیم و تِز تشکیل هسته‌های سرخ و نیز مبارزه مسلحانه در منطقه کردستان را پیگیری کردند و می‌دانیم که به چه مسیر و سرنوشتی رسیدند.

در جناح اکثریت، ما معتقد به شرکت در روندهای مسالمت‌آمیز، گفت‌وگو بین احزاب، شرکت در انتخابات و ترویج ایده‌های سوسیالیستی بودیم. درواقع جوهر خط مشی ما در قبال حاکمیت جمهوری اسلامی «حمایت و انتقاد» بود. ما به این اصول روی آوردیم تا پایان سال ۱۳۶۱. حتی در کشاکش وقایع سال ۶۰ ما به هر دو طرف، مکرر توصیه کردیم که این راه خیری برای جامعه ایرانی نیست و نشریات ما انباشته شد از نوشته‌هایی در این مسیر. در جنگ بین ایران و عراق هم که چند ماه بعد از انشعاب اقلیت در گرفت، ما معتقد بودیم ما باید در کنار حاکمیت جمهوری اسلامی ایران در دفاع از میهن شرکت کنیم. به‌هرحال، این انشعاب رخ داد و سرنوشت سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) -که این نام در میتینگ عظیم میدان آزادی در روز اول ماه می ۱۳۶۰ اعلام شد- برای تمام کسانی که به عرصه مبارزه قدم می‌گذارند، قطعا درس‌آموز است. در آن زمان در ارتباط با نهادهای امنیتی غرب اسنادی را دریافت کردند مبنی بر اینکه حزب توده ایران مشغول تدارک عملیاتی است که هدفش کودتا و براندازی است، که ادعای نادرستی بود و آنها دستگیر شدند و... بعد از آن ما تغییر مشی دادیم. جالب است تا زمانی که ما در ایران بودیم، تعداد شهدای فدایی در جنگ ایران و عراق حتی از تعداد فداییان خلقی که در دادگاه‌های ساواک جان باختند، بیشتر بود. این اتفاقات موجب شد این بحث‌ها پیش بیاید که آیا جناح اکثریت درست موضع گرفته یا اشتباه بوده است. رفتاری که از زمستان ۶۱ به بعد با سازمان اکثریت شد، دوباره بخش بزرگی از فداییان خلق به بازاندیشی پرداخت و طولی نکشید که پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ ایران و عراق و شکست قیام‌های مسلحانه، راه مسالمت‌آمیز، تعامل و گفت‌وگو، بازسازی مناسبات بین قشرهای سیاسی، راهی است که باید در پیش بگیریم.

در اینجا باید نگاهی هم بیندازیم به مناسبات درون سازمانی. انقلاب که فرارسید، نیروهای اصلی شرکت‌کننده در انقلاب به لحاظ ساختارها و بافتارهای فکری بر این باور بودند که ایدئولوژی یا یک دستگاه اندیشگی منسجم که همه عرصه‌های تفکر را پاسخ‌گو باشد، وجود دارد و ما باید با توسل به آن دستگاه‌های اندیشگی، راه درست یا تطبیق ایدئولوژی بر شرایط مشخص را پیدا کنیم. یعنی راه درست را بر پایه داده‌های ایدئولوژی و تحلیل مشخص از شرایط مشخص پیدا کنیم. این تصور بر این باور است که حقیقت مطلقی در بیرون یا فراسوی ذهن ما ساخته و پرداخته شده است و ما با تمسک به آن حقیقت مطلق می‌توانیم آن را چراغ راه قرار داده و راه درست را پیدا کنیم. همه‌جا از انحراف، از خط درست صحبت می‌شد، انحراف به چپ یا راست. این سازه فکری تنها مختص نیروهای چپ در ایران نبود. نیروهای اسلام‌گرای فعال در صحنه سیاسی ایران هم با شدت و حساسیت بیشتر نسبت به حقیقت مطلقی که در بیرون از ذهن وجود دارد، پایبند بودند.

درحالی‌که در همه حرکت‌ها و تشکل‌های سیاسی، این واقعیت محرز روزمره است که وقتی دور هم جمع می‌شوید و می‌خواهید تصمیم بگیرید، اختلاف‌نظر در تشخیص وضعیت و انتخاب راهبرد حتما اتفاق خواهد افتاد. وقتی روندهای پیش‌رو در جهت گشایش، پیروزی و پیشرفت هست، اختلاف‌ها در سایه قرار می‌گیرد و پیروی از نظر حاکم بر حزب و تشکل شیوه غالب خواهد شد و عموما می‌پیوندند و حمایت می‌کنند، اگرچه نقدهایی هم دارند. ولی وقتی راه به بن‌بست می‌خورد و این امید که انتخاب ما یا تصمیماتی که گرفته‌ایم نتیجهٔ عکس به بار می‌آورد، اختلاف‌نظر و تَشتت در فضای تصمیم‌گیری در واحدهای رهبری‌کننده حزب وجه غالب خواهد بود و قانع‌شدن اعضا و یکسان‌سازی باورها بسیار دشوار خواهد بود. بنا به تجربه خودم در زندگی و بنا بر مطالعات روان‌شناختی می‌گویم که در تصمیم‌سازی سیاسی چگونه فضا تعیین‌کننده وحدت‌بخشی یا انشعاب‌گرایی است، در فرهنگ خودمان هم دیده‌ایم و این جمع‌بندی شناخته‌شده است. به قول معروف پیروزی هزار پدر دارد و شکست، یتیم است.

برگردم به اصل بحث؛ در مقاطع بلافاصله پس از انقلاب، همه نیروهای سیاسی اعم از چپ یا اسلام‌گرا و طیف‌های مختلف آنها معتقد بودند که یک حقیقت مطلق وجود دارد و آن مطلق باید یاری‌گر ما در انتخابِ مسیر درست باشد. ما فداییان خلق که در تاشکند در غربت گرد هم آمده بودیم، در سیر تحول روند سیاسی به‌خصوص در عرصه بین‌المللی و تحمیل انشعاب‌ها بر سازمان، روزهای بسیار بسیار سختی را پشت‌سر گذاشتیم. از یک‌سو با رفتاری که با ما شد، امیدها و آرزوهای ما بر باد رفته بود، از سوی دیگر می‌دیدیم چگونه آرمان ما، «سوسیالیسم واقعا موجود»، در حال فروپاشی است و از طرف دیگر هم می‌دیدیم که سازه‌های تشکیلاتی که ما بر پایه سانترالیسم دموکراتیک، یکپارچگی فکری و تبعیت اقلیت از اکثریت ساخته بودیم، چگونه درحال فروریختن است. بحران بسیار بسیار سنگینی پیش‌روی ما بود و تلاش‌هایی از آن سنگین‌تر در جریان بود تا ما سازمانی که با خشت جان ساخته بودیم را از گزند انشعاب و تلاشی نجات دهیم.

در گیرودار این بحران من به این نتیجه رسیدم که آن روابط درونی که مبتنی بر یک حقیقت مطلق و وحدت فکری، تبعیت اقلیت از اکثریت و دفاع همگانی از تصمیمات حزبی بود، اشتباه بوده و کار نمی‌کند و ما باید «آزادی بیان و نظر» را در درون سازمان بپذیریم و هیچ راهی نداریم جز اینکه گفت‌وگو و حق رأی مبنا شود و تبعیت از اکثریت و توجیه تصمیمات سیاسی، یا طرز فکرهای اکثریت، هم غیراخلاقی و دروغ‌گویی است و هم غیرقابل‌اجراست و تمرد پیش می‌آورد و ما را به سمت انشعاب سوق می‌دهد.

ما فداییان خلق کنگره سازمانی را تشکیل دادند تا کنگره تصمیم بگیرد که چه کسانی در مسئولیت باشند و چه کسانی نباشند و نظر اقلیت هم بتواند در صحنه جامعه، مطرح شود. یک سازمان چندصدایی با تفکرات مختلف برپا کنیم. دموکراسی درون‌سازمانی را رعایت کنیم و تقریبا همه به این نتیجه رسیدیم که دموکراسی درون‌سازمانی، ناجی سازمان از عفریت انشعاب است. گفت‌وگو ادامه پیدا کند و این گفت‌وگوها بتواند در سطح جامعه هم در زمینه‌های فکری و نظری و سیاسی جریان داشته باشد و اکثریت که توانسته در کنگره حمایت بیشترین اعضای سازمان را حول خودش به دست بیاورد، در تصمیم‌گیری‌ها و اعلام مواضع سیاسی حقش به رسمیت شناخته شود و اقلیت هم بتواند نقد خودش را بر نظر اکثریت در تشکیلات و در سطح جامعه منتشر کند.

من می‌بینم که این تجربه در میان سایر نیروهای سیاسی هم تقریبا هم‌زمان -به‌خصوص در جریان‌های پیرو آیت‌الله خمینی- هم پذیرفته می‌شود و نظریاتی که دکتر سروش در دهه شصت مطرح می‌کند، جریان اسلام‌گرا را به این سمت سوق می‌دهد که تنوع و پلورالیسم فکری را مهم بشمارد و به آن پایبند باشد. بخش‌هایی از جریان «پیرو خط امام» آن زمان به این جمع‌بندی، که پیشگامان فکری آن دوره مطرح می‌کردند، تن ندادند و بر همان آموزه‌هایی ماندند که قرار بوده از ابتدا بر آنها بایستند. نماینده شاخص این طرز فکر محمدتقی مصباح‌یزدی است. در نتیجه آن انشعاب‌ها هم در میان برپادارندگان جمهوری اسلامی اتفاق افتاد. در جریان چپ در دهه‌های ۷۰ و ۸۰، استحاله فکری، پذیرش دموکراسی درون‌سازمانی، اتکای به بحث و گفت‌وگوی درون‌سازمانی و تصمیم‌گیری از طریق کنگره‌ها و رأی آزاد اعضای سازمان گسترش یافت، پذیرفته شد و جالب است که تقریبا همه کسانی که در آستانه دهه ۶۰ در سال ۱۳۵۹ از یکدیگر جدا شده بودند، در نیمه‌های دهه ۹۰ میلادی دوباره به یکدیگر پیوستند و حزب واحدی به نام حزب چپ ایران (فداییان خلق) را بنیان‌گذاری کردند.

البته بحث‌ها و گفت‌وگوها دراین‌باره که آیا حزب چپ می‌تواند یا تمایل دارد تمام چپ ایران را متحد کند، این پرسش که آیا زمینه یا ضرورت وحدت چپ وجود دارد یا ندارد، این سؤال که آیا رسالت نسل ما به پایانه راه رسیده و چپ باید از جای دیگری توسط نسل جوان سر بر کُند، این‌ها بحث‌هایی است که هم‌اکنون در محافل چپ جریان دارد و من پرداختن به آنها را به آینده موکول می‌کنم و بحث خودم را به این صورت جمع می‌زنم که:

انشعاب و جدایی در آن دسته از احزاب سیاسی محتوم است که با وجود این‌همه تجارب و داده‌ها، هنوز قبول نکرده‌اند که در هر تشکل سیاسی اختلاف در تحلیل و راهبرد امری ذاتی است. در هر جمع تصمیم‌گیرنده برخی در تشخیص ظرفیت‌ها محتاط‌تر هستند و برخی چالاک‌تر و بلندپروازتر. این دو روحیه در اکثر تصمیم‌گیری‌های سیاسی حضور دارند و تصمیم‌گیری را با چالش مواجه می‌کنند. پیشنهادهای متفاوت روی میز قرار می‌گیرند و اختلاف درست می‌کنند. تنها راه جلوگیری از انشعاب این است که حقوق اعضا و صاحب‌نظران برای بیان نظرات خودشان و به گفت‌وگو گذاشتن آنها در سطح حزب به رسمیت شناخته شود و به اکثریتی که به شیوه دموکراتیک برگزیده‌شده، این اختیار داده شود که به نام حزب و با تکیه بر آن سنت‌ها تصمیم بگیرد و حزب را پیش ببرد و به طیف منتقد هم فرصت داده شود که نقد کنند یا توصیه‌های خود را به امضای خود مطرح کنند.

در احزاب سیاسی ایران ما با نحله‌هایی مواجه هستیم که هویت تاریخی دارند، یعنی در جامعه ما سنت دارند، اعتبار و نیرو در جامعه کسب کرده‌اند و عده زیادی از شهروندان به آن جریان حس تعلق یا پیوند عمیق دارند. مثالی می‌زنم از تیم‌های فوتبالی که در بریتانیای کبیر وجود دارند و وفاداری هواداران آنها، قطع‌نظر از اینکه تیم ببازد یا ببرد، همچنان به قوت خود باقی است.

احزاب سیاسی بریتانیا مثل حزب کارگر یا محافظه‌کار هم دارای چنین پایه اجتماعی‌ای هستند. حزب محافظه‌کار چه ببرد چه ببازد، بخش عمده‌ای از هواداران حزب کارگر یا هواداران محافظه‌کار به آن حزب همچنان وفادار هستند و آن را منشأ قدرت و تغییر می‌شناسند. آنها در انتخابات عمومی، قطع‌نظر از سیاست جاری حزب و قطع‌نظر از سرشکستگی یا سربلندی رهبر حزب، به نامزدهای آن رأی می‌دهند. در ایران هم زمینه‌هایی از این دست تا حدی شکل گرفته؛ نیروهایی که به سنت چپ ایران وابسته هستند، یا به سنت اسلام‌گرایی نواندیش ایران، یا به اسلام‌گرایی محافظه‌کار ایران، یا به جریان‌های ملی مصدقی ایران وفادار هستند، اکنون پایه‌های اجتماعی خود را یافته‌اند.

تکرار می‌کنم. احزاب سیاسی تاریخا شکل‌گرفته وقتی در تدوین خط‌مشی سیاسی و انتخاب راهبردها به اختلاف‌نظر می‌رسند، چنانچه موازین دموکراتیک را در درون خودشان تعبیه نکنند و بر آن موازین متکی نشوند، دچار انشعاب و ریزش می‌شوند. از نظر من نیروهای چپ، ملی‌گرا و اسلام‌گرا در کشور ما به‌مراتب گام‌های بزرگ‌تری را در جهت دموکراتیک‌ترکردن ساختارهای درونی خود پشت سر گذاشته‌اند و تجربه زندگی گام‌های بلندی را در جهت تشکیل احزابی که دموکراسی درونی را برای خودشان می‌پذیرند و خطر انشعاب را از خودشان دور می‌کنند به دست آوردند.

ما پس از انتخابات ۱۴۰۰ داریم به سمت شرایطی می‌رویم که فکر می‌کنم در آن گریزی از گفت‌وگوی بین‌الاحزاب در میان تمام نحله‌های سیاسی ملتزم به قانون در کشور ما وجود ندارد و خوشبختانه وجدان سیاسی ایرانی این بار برخلاف گذشته دارد به این پیام پاسخ مثبت می‌دهد. لذا به نظرم در روندهای آتی گرایش‌هایی که تعلق مذهبی راهنمای عمل‌شان نیست هم طولی نخواهد کشید که به صحنه سیاسی در ایران باز خواهند گشت و همدیگر را تحمل خواهند کرد.

علی‌رغم چشم‌اندازی که انتخابات ۱۴۰۰ رقم زد، در چشم‌اندازهای پیش‌رو ما خواهیم دید که عمده‌ترین جناح‌های [illegible]

ما اکنون به نقطه‌ای رسیده‌ایم که هم جریان اصولگرایی میانه‌رو و هم جریان اصلاح‌طلبی دیگر نمی‌توانند یک حالت دوزیستی داشته باشند؛ یعنی هم دسترسی به قدرت داشته باشند و هم پایه اجتماعی را حفظ کرده و پاسخ‌گوی مطالباتی باشند که آنها را نمایندگی می‌کنند. به زبان دیگر استحاله‌ای دارد در میان نیروهای سیاسی ایران پدید می‌آید که جریانی، بیشتر از جنس پایداری که در قدرت هستند و بخش‌های دیگر که خواهند کوشید در درون جامعه حضور و حق فعالیت داشته باشند و نیروهای هوادار خودشان را برای پیگیری مطالباتشان بسیج کنند

[illegible]

اربابان جدید جهان

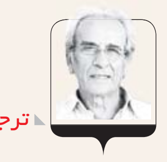

ترجمه منوچهر یزدانی

مقاله‌ای از بایرون ماهلرِ اس. آر. سومالو و مارتین کونِو

صندوق‌های سرمایه‌گذاری

پدیده‌ای با قدرتی فراتر از انسان است. این هیولا آفریده بشر است اما بشر توان مهارکردن آن را ندارد.

در آن زمان دشوار بود بدانیم این هیولا را در کجا باید پیدا کنیم و حتی چگونه با هیولایی که [illegible]

[illegible]